

تشکیک در «تشکیک در تشکیک وجود حکمت صدرایی»

عباس نیکزاد*

چکیده

یکی از شاهکارهای مهم مفاصدرا اثبات حقیقت واحده مشککه «وجود» است. به قول بعضی از بزرگان، دو مسئله «اصالت وجود» و «مراتب تشکیکی وجود» دو بال اصلی حکمت متعالیه صدرایی را تشکیل می دهند. بنابراین، نقد هر یک از این دو مسئله به منزله قطع یکی از دو بال حکمت متعالیه است. از اینجا می توان به اهمیت مسئله تشکیک وجود پی برد.

نوشتار حاضر نقد و بررسی مقاله ای است که با عنوان «تشکیک در تشکیک وجود حکمت صدرایی» در شماره ۲۹ معرفت فلسفی چاپ شده، و نگارنده درصدد دفاع از تشکیک وجود صدرایی، و پاسخ به اشکالات وارده است.

کلیدواژه ها: تشکیک وجود، حقیقت وجود، ماهه الامتیاز، ماهه الاشتراک، تشکیک خاصی، حکمت متعالیه، مفاصدرا.

مقدمه

مفاهیم کلی را از نظر کیفیت صدق بر مصادیق به دو دسته تقسیم کرده‌اند: «متواطی» و «مشکک»، «متواطی»، مفهومی است که صدق آن بر همه افراد یکسان باشد و افراد آن از جهت تقدّم و تأخر، شدّت و ضعف و... با یکدیگر اختلافی نداشته باشند؛ مانند مفهوم «جسم» یا «سنگ و چوب».

«مشکک» مفهومی است که صدق آن بر افراد و مصادیقش مختلف باشد؛ بعضی از افراد، از جهت مصداق بودن برای آن مفهوم، مزیتی بر بعضی دیگر داشته باشند؛ مانند مفهوم «خطّ و حرکت» و «سیاهی و سفیدی».

مفهوم «وجود» مفهومی مشکک است؛ زیرا ائصاف موجودات به وجود یکسان نیست، بلکه بین آنها تقدّم و تأخر و اولویت‌های دیگر وجود دارد (مثلاً وجود «علت» بر وجود «معلول» تقدّم دارد یا وجود «مجرد» از وجود «مادی» قوی‌تر است؛ همچنین، وجود خدای تعالی از هر جهت بر موجودات دیگر اولویت دارد).

نویسنده محترم مقاله «تشکیک در تشکیک وجود حکمت صدرایی»،^(۱) بر دعوی تشکیک خاصی وجود به لحاظ اصل دعوی (صرف نظر از ادله آن) شش اشکال را وارد دانسته و در نهایت چنین نتیجه گرفته است که: دیدگاه فلاسفه حکمت صدرایی در زمینه تشکیک خاصی حقیقت وجود با اشکالاتی روبه‌روست که این اشکالات التزام به درستی آن را مشکل، بلکه ناممکن می‌سازد.^(۲)

در مقاله مذکور، درباره تشکیک خاصی حقیقت وجود چنین آمده است:

برخلاف فیلسوفان مشایی که وجودات را حقایق گوناگون می‌دانستند، در دیدگاه فیلسوفان حکمت متعالیه صدرایی، وجودات تنوع و گوناگونی ندارند، بلکه «وجود» حقیقی، حقیقت واحدی است که همه انحاء آن از یک سنخ‌اند... یعنی در تمام پهنه هستی، بیش از یک واقعیت شخصی واحد تحقق ندارد، ولی این واحد شخصی... مراتب و شئون متفاوت دارد که مرتبه اعلای آن همان وجود واجب بالذات است و

بقیه، مراتب و شئون تنزل یافته وجود حق در جلوه‌ها و چهره‌های امکانی می‌باشند... [به همین خاطر] مابه‌الامتیاز این مراتب عین مابه‌الاشتراک آنهاست...

[که از آن] با عنوان تشکیک خاصی یاد می‌گردد.^(۳)

مؤلف در نقد این نظریه اشکالاتی را مطرح می‌کند که با مروری بر آنها به پاسخ آنها خواهیم پرداخت.

اشکال اول و پاسخ آن

اشکال: مرتبه‌اعلای حقیقت وجود یعنی مرتبه واجب‌الوجود بر مراتب دیگر که تنزل یافته آن هستند، صادق نیست؛ پس نقیض آن باید صادق باشد، چون ارتفاع نقیضین محال است. با توجه به اینکه نقیض آن مرتبه عدمی است، در صورتی بر سایر مراتب صدق می‌کند که از سنخ عدم باشند؛ در این صورت نمی‌توان آن را از مراتب تشکیکی وجود به حساب آورد، زیرا وجود و عدم از یک سنخ نیستند که مراتب تشکیکی در میان آنها صدق کند.

پاسخ: این اشکال پاسخ واضحی دارد؛ زیرا اولاً: اگر این اشکال درست باشد، تنها نفی تشکیک در مراتب وجود نمی‌کند، بلکه نفی تشکیک در همه جا می‌کند. یعنی در هیچ‌جا مراتب تشکیکی نخواهیم داشت، نظیر تشکیک در مراتب حرکت، تشکیک در اعراض نفسانی مانند علم، سخاوت و شجاعت، و تشکیک در اعراض خارجی همچون سیاهی و سفیدی و...؛ زیرا در همه این موارد، می‌توان گفت که بر مراتب نازل‌تر، نقیض کامل‌ترین مرتبه صادق است. همچنین، نقیض یک امر وجودی، امر عدمی و از سنخ عدم می‌باشد و قهراً مراتب نازله باید عدمی باشند تا نقیض مرتبه کامله صدق کند. و در میان مرتبه وجودی کامل‌تر و مراتب عدمی نازله، تشکیک معنا ندارد. ثانیاً: صدق نقیض واجب‌الوجود بر سایر مراتب نازله مستلزم عدمی بودن سایر مراتب نیست؛ چون سایر مراتب مصداق نقیض‌اند، نه خود نقیض. مصداق نقیض می‌تواند امر وجودی باشد؛ مانند نقیض انسان که لا انسان است و بر سنگ و چوب یا گاو و گوسفند، که امور

وجودی‌اند، صادق است.

در اینجا نقیض واجب‌الوجود (یعنی عدم واجب‌الوجود) بر سایر مراتب نازل و وجود صادق می‌کند؛ چون همه آنها مصداق نقیض‌اند، نه خود نقیض. جالب است که نویسنده محترم مقاله مورد بحث به این مطلب بدیهی توجه نموده و آن را به صورت اشکال بر خویش مطرح کرده و پاسخ داده که خلاصه آن این است: نقیض واجب‌الوجود عدم صرف، نیستی خالص است؛ عدم صرف نمی‌تواند متحد‌المصداق با یک وجود باشد، وگرنه تناقض لازم می‌آید. هرچه مصداق این عدم صرف باشد، باید بی‌بهره از هستی باشد.

به نظر می‌رسد، این پاسخ واضح‌البطلان است؛ چون در همه موارد، نقیض یک امر وجودی، عدم صرف است و اختصاص به واجب ندارد. نقیض یک امر وجودی، عدم و سلب آن امر وجودی است؛ مثلاً نقیض انسان عدم انسان و سلب انسان است، در عین حال با اشیای وجودی اتحاد مصداقی دارد (مانند گاو و گوسفند یا سنگ و چوب). در اینجا نیز بر تمام موجودات امکانی، مفهوم «واجب‌الوجود» صادق نیست؛ قهراً مفهوم عدم واجب‌الوجود صادق است (چون ارتفاع نقیضین محال است). بنابراین، مفهوم عدم واجب‌الوجود بالذات بر همه موجودات هستی (جز ذات واجب‌الوجود) صادق است و همه موجودات هستی با هم اتحاد مصداقی دارند.

نویسنده محترم آن مقاله همین اشکال را به صورت دیگری تقریر می‌کند: نقیض مرتبه واجب‌الوجود بالذات محال بالذات است؛ زیرا اگر نقیض آن ممکن‌الوجود باشد، ممکن است که واقع شود، در حالی که نقیض آن یعنی واجب‌الوجود نیز ضرورت وقوع دارد. در این صورت، لازم می‌آید که هر دو نقیض وقوع پیدا کنند که محال است. بنابراین، نقیض واجب‌الوجود بالذات لزوماً ممتنع بالذات است. پس، تمام مراتب وجود باید مصداق نقیض واجب‌الوجود بالذات یعنی مصداق ممتنع بالذات باشند. و می‌دانیم که مصادیق ممتنع بالذات اصلاً وجود ندارند که مرتبه‌ای از حقیقت وجود باشند. پاسخ آن است که: نقیض واجب‌الوجود بالذات عدم واجب‌الوجود بالذات می‌باشد؛

عدم واجب‌الوجود بالذات هم بر ممتنعات بالذات، و هم بر ممکنات بالذات قابل صدق است. بر ممکن‌الوجود بالذات، مفهوم واجب‌الوجود صادق نیست؛ پس مفهوم عدم واجب‌الوجود صادق است (چون ارتفاع نقیضین محال است). چنان‌که گذشت، نقیض امر وجودی عدمی است؛ اما مصداق نقیض آن می‌تواند وجودی باشد، مانند صدق مفهوم «عدم سفید» بر سیاه. در اینجا سفید با مصداق نقیض خود یعنی سیاه اجتماع در وجود دارد؛ یعنی در عین اینکه سفید امر وجودی است، سیاه که مصداق نقیض آن می‌باشد هم امر وجودی است و هر دو می‌توانند وجود خارجی داشته باشند. در اینجا هم واجب‌الوجود امر وجودی است؛ مصداق نقیض آن مثلاً انسان نیز امر وجودی به شمار می‌رود و مشکلی پیش نمی‌آید.

اشکال دوم و پاسخ آن

اشکال: دومین اشکال نویسنده محترم بر مراتب تشکیکی وجود آن است که مابه‌الاشتراک مراتب وجود که مقید به هیچ قید و خصوصیتی نیست، بلکه لابلشراط از هر خصوصیت و قیدی است (وگرنه مابه‌الاشتراک نخواهد بود)، یا ضروری‌الوجود است یا ضروری‌الوجود نیست. اگر ضروری‌الوجود باشد، قطعاً ضرورت آن بالذات است (نه بالغیر)؛ چون اگر ضرورت آن بالغیر باشد، معنایش این است که وجود آن منوط و مشروط به وجود علت است که با لابلشراط بودن آن سازگاری ندارد. پس، مابه‌الاشتراک باید ضروری‌الوجود بالذات باشد و این امر مستلزم وقوع تناقض در مراتب وجود امکانی است؛ زیرا از یک طرف، در آن مراتب، وجود امکانی است و از طرف دیگر، مابه‌الاشتراک - که در آنها نیز وجود دارد - ضروری‌الوجود بالذات است. با عنایت به اینکه مابه‌الاشتراک از مابه‌الامتیاز جدا نیست، بلکه این دو عین هم‌اند، لازمه‌اش این است که در عین اینکه ممکن‌الوجود باشند واجب‌الوجود هم باشند، که محال است. اما اگر شقّ دوم را پذیرفتیم، یعنی گفتیم: مابه‌الاشتراک در مراتب وجود

ضروری‌الوجود نیست، قطعاً عدم ضرورت وجود باید بالذات باشد (نه بالغير)؛ به همان دلیل که مابه‌الاشتراک لایشراط است، و بالغير بودن یعنی مشروط به علت بودن که با لایشراط بودن سازگاری ندارد. حال اگر مابه‌الاشتراک ضروری‌العدم بالذات است، نمی‌تواند در مرتبه واجب‌الوجود بالذات وجود داشته باشد؛ چون ضروری‌العدم بودن با ضروری‌الوجود بودن سازگاری ندارد، در حالی که لازم است مابه‌الاشتراک در همه مراتب - از جمله مرتبه واجب‌الوجود - وجود داشته باشد. پس، دیدگاه تشکیک خاصی در وجود مستلزم تناقض در مراتب وجود امکانی یا در مرتبه وجود واجبی است و از این رو، باطل شمرده می‌شود.

پاسخ: مابه‌الاشتراک مراتب وجود، نه مشخصاً ضرورت وجود دارد و نه مشخصاً ضرورت وجود ندارد؛ از این جنبه نیز لایشراط است (و لایشراط یجتمع مع الف شرط). مابه‌الاشتراک در واجب‌الوجود بالذات ضرورت وجود دارد، اما در ممکنات ضرورت وجود ندارد. به تعبیر دیگر، مابه‌الاشتراک در میان مرتبه واجب‌الوجود و مراتب ممکن‌الوجود لایشراط است و با وجوب و امکان هر دو سازگاری دارد؛ مانند حقیقت حرکت که نسبت به سریع و بطی بودن لایشراط است، یا حقیقت خط که نسبت به طویل و قصیر بودن لایشراط است، و صفت ترس که نسبت به شدید و ضعیف بودن مرتبه‌اش لایشراط است. بنابراین، محذوراتی که نویسنده محترم بیان می‌کند پیش نخواهد آمد.

اشکال سوم و پاسخ آن

اشکال: مابه‌الاشتراک بین مراتب وجود از سه احتمال خارج نیست: (۱) ضرورت وجود دارد؛ (۲) ضرورت عدم دارد؛ (۳) نه ضرورت وجود دارد و نه ضرورت عدم. در صورت اول، مشکل تعدد واجب‌الوجود پیش می‌آید؛ چون حقیقت وجود در همه مراتب، که دارای مابه‌الاشتراک‌اند، باید واجب‌الوجود باشد. در صورت دوم، مراتب وجود باید ممتنع‌الوجود بالذات باشند؛ در حالی که فرض بر این است که همه مراتب مراتب

حقیقت وجودند، یعنی همه آن مراتب موجودند. صورت سوم هم باطل است، چون لازم می‌آید که مرتبه واجب‌الوجود بالذات نیز ممکن‌الوجود باشد، زیرا مابه‌الاشتراک در آن مرتبه نیز وجود دارد. باید توجه کرد که مابه‌الاشتراک در تمام مراتب عین مابه‌الامتیاز است، نه جدای از آن.

پاسخ: چنان‌که گذشت، مابه‌الاشتراک میان مراتب وجود نسبت به ضرورت وجود داشتن و ضرورت وجود نداشتن لایشراط است. بنابراین، هیچ‌یک از این محذورها پیش نمی‌آید؛ چون لایشراط یجتمع مع الف شرط. مابه‌الاشتراک در واجب واجب، و در ممکن ممکن است و مشکلی پیش نمی‌آید. بیان نویسنده محترم مثل این است که در مورد مابه‌الاشتراک میان مرتبه حرکت سریع و مرتبه حرکت بطی، بگوییم: حرکت یا به خودی خود ضرورت سرعت دارد یا ضرورت عدم سرعت دارد و یا نه ضرورت سرعت دارد و نه ضرورت عدم سرعت. هر سه شق باطل‌اند؛ اما بطلان شق اول به علت آن است که همه مراتب حرکت (سریع و بطی) ضرورتاً باید سریع باشند، در حالی که فرض کردیم برخی مراتب سریع، و برخی مراتب بطی‌اند و این خلف فرض است. بطلان شق دوم به این خاطر است که همه مراتب حرکت باید ممتنع‌السرعه باشند، حال آنکه فرض ما بر این است که برخی از مراتب آن سریع است. بطلان شق سوم به این خاطر است که لازم می‌آید مرتبه سریع که ضرورتاً دارای وصف سرعت است، نه ضرورتاً دارای وصف سرعت باشد و نه ضرورتاً دارای وصف عدم سرعت؛ چون مابه‌الاشتراک عین مابه‌الامتیاز است. پاسخ درست در این مثال آن است که مابه‌الاشتراک میان حرکت سریع و حرکت بطی نسبت به سریع و بطی بودن لایشراط، و با هر دو قابل جمع است (نه ضرورتاً دارای وصف سرعت است و نه ضرورتاً دارای وصف بطأ). در اینجا نیز می‌گوییم: مابه‌الاشتراک میان مراتب وجود نسبت به واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود بودن لایشراط است؛ در مرتبه واجب متّصف به واجب، و در مرتبه ممکن متّصف به ممکن می‌شود. و هیچ محذوری پیش نمی‌آید.

اشکال چهارم و پاسخ آن

اشکال: چنان‌که در اشکال قبلی گفته شد، مابه‌الاشتراک نمی‌تواند ممکن‌الوجود یا ممتنع‌الوجود باشد؛ پس چاره‌ای نیست جز اینکه واجب‌الوجود بالذات باشد. حال، درباره‌ی مابه‌الامتیاز مراتب وجود امکانی می‌پرسیم: یا به خودی خود ضرورت وجود دارد یا ضرورت عدم دارد و یا نه ضرورت وجود دارد و نه ضرورت عدم. از این سه احتمال، احتمال اول محال است؛ زیرا مابه‌الامتیاز مراتب امکانی، به تعدد مراتب امکانی، متعدّد می‌باشد. و لازمه‌ی فرض اول تعدّد واجب‌الوجود بالذات است که بطلان آن در جای خود ثابت شده است. در هریک از صورت‌های دوم (ممتنع بالذات بودن مابه‌الامتیاز) و سوم (ممکن بالذات بودن مابه‌الامتیاز)، مابه‌الامتیاز نمی‌تواند عین مابه‌الاشتراک باشد که واجب‌الوجود بالذات است (حسب‌الفرض)؛ چون میان واجب و ممتنع یا واجب و ممکن، هیچ مسانخت و همگونی نیست که عین هم به حساب آیند.

پاسخ: مابه‌الامتیاز مراتب امکانی وجود قطعاً ممکن‌الوجود بالذات است، یعنی نه ضرورت وجود دارد و نه ضرورت عدم. اما چنان‌که در پاسخ اشکال قبل گفتیم، مابه‌الاشتراک میان مرتبه واجب‌الوجود بالذات و بقیه مراتب امکانی (نسبت به واجب و ممکن بودن) لابشرط است، چنان‌که از جهات دیگر نیز بشرط است؛ یعنی می‌تواند در مرتبه‌ای با ویژگی «وجوب»، و در مراتب دیگر با ویژگی «امکان» تبلور یابد. از این رو، محذوری پیش نمی‌آید.

اشکال پنجم و پاسخ آن

اشکال: در تشکیک خاصی وجود، همه مراتب وجود باید مسانخ باشند؛ زیرا یک حقیقت است که دارای مراتب شدید و ضعیف یا کامل و ناقص است. بنابراین، ذاتیات همه مراتب باید یکسان باشند؛ در غیر این صورت، مراتب وجود رابطه تشکیکی با هم نخواهند داشت، بلکه رابطه تباینی با هم خواهند داشت (چون اختلاف در ذاتیات و

مقومات سر از تباین و تخالف درمی آورد، نه تسانخ و همگونی.)
حال، می‌پرسیم: خاصه مابه‌الامتیاز در هر مرتبه یا امر ذاتی آن مرتبه است یا امر عرضی آن مرتبه. و با توجه به اینکه هر امر عرضی به امر ذاتی منتهی می‌شود، خاصه مابه‌الامتیاز باید ذاتی آن مرتبه باشد. پس، هریک از مراتب به دلیل مابه‌الامتیازی که دارد باید ذاتی داشته باشد غیر از ذاتی که در مراتب دیگر موجود است. و این امر باعث تباین و تخالف است، نه همگونی و تسانخ. در این صورت، تشکیک در کار نخواهد بود.
پاسخ: مابه‌الامتیاز هر مرتبه ذاتی آن مرتبه است، اما نه ذاتی باب ایساغرجی، بلکه ذاتی باب برهان؛ یعنی در حاق ذات آن مرتبه وجود دارد. و ذاتی باب برهان تشکیک‌پذیر است، یعنی می‌تواند دارای مراتب باشد. به تعبیر دیگر، از حاق ذات هر مرتبه، ویژگی آن مرتبه انتزاع می‌شود. به عبارت دیگر، ویژگی هر مرتبه جدا از آن مرتبه نیست؛ اما این امر هیچ دلالت بر این ندارد که آن حقیقت ذات مراتب نباشد، مانند مراتب اعداد که از حاق ذات هر مرتبه، عدد خاصی انتزاع می‌شود (یعنی خصوصیت آن عدد ذاتی آن مرتبه است). در عین اینکه عدد دارای مراتب تشکیکی بیشتر و کمتر بودن است، عدد چهار در عددیت بیشتر از عدد سه و عدد سه در عددیت کمتر از عدد چهار می‌باشد. چون عدد یعنی مایتألف من الآحاد، عدد چهار از آحاد بیشتری تشکیل شده است.

اشکال ششم و پاسخ آن

اشکال: تنزل حقیقت وجود در مراتب امکانی با اصالت وجود سازگاری ندارد. توضیح اینکه اگر وجود، حقیقت دارای مراتب تشکیکی باشد، لازمه‌اش این است که مراتب پایین‌تر از واجب‌الوجود (یعنی مراتب امکانی)، از سنخ حقایق وجودی باشند؛ در حالی که بنا بر مذهب اصالت وجود، همه وجودات امکانی باید اصیل باشند. و اصالت وجود با امکانی بودن آنها سازگاری ندارد؛ چون لازمه اصالت وجود این است که هر موجودی واجب‌الوجود بالذات باشد، به دلیل اینکه اصالت وجود معنایش این است که موجودیت

عین ذات هر موجود است (چه واجب و چه ممکن)، و ثبوت ذات هر شیء برای خودش وابسته به غیر نیست و به جعل جاعل و تأثیر علت نیاز ندارد (چون ثبوت هر شیء برای خودش ضروری است، نه ممکن). از این رو، سلب هر شیء از خودش امتناع ذاتی دارد و ضرورت مناط بی‌نیازی از علت است. بنابراین، اگر حقیقت وجود از مرتبه واجب‌الوجودی به حقایق امکانی تنزل یابد، ممکن نیست آن امر تنزل یافته وجود باشد (وگرنه گرفتار تناقض مذکور می‌شویم). پس، وجود ضعیف و ناقص نداریم. و این امر به معنای نفی تشکیک خاصی وجود است.

پاسخ: اصالت وجود به این معناست که حمل موجودیت بر وجود نیازمند به هیچ واسطه در عروض و حیثیت تقییدی نیست و وضع ذات وجود، در حمل موجودیت بر آن کافی است. وجود مانند ماهیت نیست که در حمل موجودیت بر آن احتیاج به واسطه در عروض و حیثیت تقییدی باشد. این معنا از اصالت وجود دلالتی بر واجب‌الوجود بودن هر موجود حقیقی نمی‌کند؛ چون واجب‌الوجود آن است که حمل موجودیت بر آن نه نیازمند به واسطه در عروض است و نه نیازمند به واسطه در ثبوت؛ همچنین، نه حیثیت تقییدی می‌پذیرد و نه حیثیت تعلیلی. این در حالی است که اصیل بودن وجود بدین معناست که وجود صرفاً واسطه در عروض و حیثیت تقییدی نمی‌پذیرد، اعم از اینکه واسطه در ثبوت و حیثیت تعلیلیه هم نداشته (مانند وجود واجب) یا داشته باشد (مانند وجودات ممکن). ملاصدرا با صراحت به این امر اشاره کرده است. وی پس از بیان اصیل بودن وجود، به صورت «ان قیل»، بر خودش چنین اشکال می‌کند:

ان قیل فیکون کلّ وجود واجباً اذ لا معنی للواجب سوی ما یکون تحقّقه بنفسه، قلنا: معنی وجود الواجب بنفسه أنّه مقتضی ذاته من غیر احتیاج الی فاعل و قابل و معنی تحقّق الوجود بنفسه أنّه اذا حصل اما بذاته کما فی الواجب او بفاعل لم یفتقر تحقّقه الی وجود آخر یقوم به بخلاف غیرالوجود فانه انما یتحقّق بعد تأثیر الفاعل بوجوده و اتّصافه بالوجود و الحاصل ان الوجود امر عینی بذاته. (۴)

به هر روی، از مجموع مقاله نویسنده محترم چنین برمی آید که در نگاه وی، غیر از ذات واجب‌الوجود، هیچ امری مستحق اطلاق «وجود» نیست. بر حقایق امکانی حقیقتاً نمی‌توان حمل «وجود» و «موجود» کرد؛ به تعبیر دیگر، حقایق امکانی از سنخ وجود نیستند (چنان‌که نویسنده محترم در اشکال ششم به صراحت بیان کرده است). در واقع، از نظر نویسنده محترم مقاله مورد بحث، آنچه از ناحیه خداوند (واجب‌الوجود) صادر می‌شود و تنزل می‌یابد مراتب وجود و حقایق وجودی نیست. اما اگر چیزی غیر از وجود از ناحیه ذات واجب (که وجود صرف است) صادر شود، این امر با قانون سنخیت علی و معلولی و نیز رابطه خاص علت و معلول (که در حکمت متعالیه تبیین شده است) سازگاری ندارد.

معلول عین ربط و تعلق به علت خویش است، نه چیزی مستقل که دارای ارتباط با علت می‌باشد. بر این اساس، همه مخلوقات و حقایق هستی باید عین وابستگی به ذات واجب باشند. در واقع، مخلوقات همگی جلوه‌هایی از ذات واجب هستند که به حسب مراتب خودشان، دارای شدت و ضعف یا تقدم و تأخر می‌باشند.^(۵)

نتیجه‌گیری

هیچ‌یک از اشکالات نویسنده محترم مقاله «تشکیک در تشکیک وجود حکمت صدرایی» وارد نمی‌باشد. بنابراین، اصل تشکیک در وجود صدرایی همچنان به قوت خویش باقی است.

۱۹۰ □ معرفت فلسفی سال نهم، شماره اول، پاییز ۱۳۹۰

پی‌نوشت‌ها

- ۱- حسین عشاقی، «تشکیک در «تشکیک وجود» حکمت صدرایی»، معرفت فلسفی، ش ۲۹، پاییز ۱۳۸۹، ص ۲۴-۱۱.
- ۲- همان، ص ۲۳.
- ۳- همان، ص ۱۲.
- ۴- مآصدرا، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۱، ص ۴۰.
- ۵- محمدتقی مصباح، *آموزش فلسفه*، ج ۱، ص ۳۴۲-۳۴۳.

منابع

- عشاقی، حسین، «تشکیک در «تشکیک وجود» حکمت صدرایی»، معرفت فلسفی، ش ۲۹، پاییز ۱۳۸۹، ص ۲۴-۱۱.
- مآصدرا (صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
- مصباح، محمدتقی، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی